



٣

٢٥٢٤

٣٥

٤١

٢٢٢

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ و

بئس المصير﴾ (٦) اذا القوا فيها سمعوا لها

شهيقاً وهي تفور﴾ (٧) تكاد تميز من الغيظ كلما

اللقى فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم

نذير﴾ (٨) قالوا بلى قد جئنا نذير فكذبنا وقلنا

ما نزل الله من شيء ان انتم الا في ضلال

كبير﴾ (٩) وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في

اصحاب السعير﴾ (١٠) فاعترفوا بذنبهم فسحقاً

لاصحاب السعير﴾ (١١) ان الذين يخشون ربهم

بالغيب لهم مغفرة واجر كبير﴾ (١٢) واسروا

قولكم اواجهروا به انه عليم بذات

الصدور﴾ (١٣) الا يعلم من خلق وهو اللطيف

الخبير﴾ (١٤) هو الذي جعل لكم الارض ذلولا

فامشوا في مناكبها وكلوا من رزقه واليه

النشور﴾ (١٥) ﴿٣﴾

تفسير سورة ملك

شهيذآية الله مرتضى مطهرى



پنهان گوئید یا آشکار (در علم حق یکسان است که) خدا به اسرار دلها هم البته آگاه است (۱۳) آیا آن خدائی که خلق را آفریده عالم (به اسرار آنها) نیست؟ و حال آنکه به باطن و ظاهر همه امور، عالم و آگاه است (۱۴) او آن خدائی است که زمین را برای شما نرم و هموار (مطیع و مسخر) گردانید، پس شما در پست و بلندیهای آن حرکت کنید و روزی او خورید و (شکرش گوئید) که بازگشت خلق به سوی اوست (۱۵). (*)

اوست (۱۵). (*)

در این آیات، وضع مردمی را که سرنوشتشان عذاب جهنم است ذکر شده و حتی مکالمه ای را که میان آنها و مأمورین جهنم رخ می دهد برای عبرت آموزی نقل می کند:

«كَلِمَا الْقَىٰ فِيهَا فُوجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهُ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»

هر وقت دسته ای وارد جهنم می شوند مأمورین جهنم از آنها سؤال می کنند آیا نذیر و اعلام کننده (کسی که چنین پایانی را اعلام کرده باشد) برای شما نیامده بود؟

۴۳* — استاد شهید تعدادی از این آیات را تفسیر فرموده اند و ترجمه آنها از ترجمه مرحوم الهی قمشه ای نقل شده است. ۴۴ □

ترجمه: و برای آنان که به خدای خود کافر شدند، عذاب جهنم که بسیار بد منزلگاهی است آماده است. (۶) که چون در آن جهنم بیفتند، فریادی چون شهیق چهار پایان از آن آتش چون دیگ جوشان، می شنوند. (۷) دوزخ از خشم کافران نزدیک است شکافته شده و قطعه قطعه گردد، هر فوجی را که به آتش در افکنند، خازنان جهنم به آنها گویند: آیا پیغمبری برای راهنمایی شما نیامد؟ (۸) گویند: آری رسول حق آمد، ولسی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم که خدا چیزی نفرستاده و جز اینکه شما رسولان، سخت به گمراهی و ضلالتید، هیچ نیست. (۹)

و آنگاه (اهل دوزخ با تأسف و حسرت با هم) گویند که اگر ما (در دنیا) سخن انبیاء را شنیده، یا به دستور عقل رفتار می کردیم امروز از دوزخیان نبودیم (۱۰) آنجا به گناه خود معترف شوند (که سودی ندارد و خطاب قهر رسد) که اهل آتش را از رحمت خدا دوری باد (۱۱) همانا آنان که از خدای خود در پنهان می ترسند (یعنی در باطن متقی و خدا ترسند نه به نفاق و ظاهر سازی) آنها را آمرزش و پاداش بزرگ (بهشت ابد) خواهد بود (۱۲) و شما سخن

«قالوا:

بلى قد جائنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شىء ان انتم الا فى ضلال كبير».

می گویند: چرا آمده بود، ولی ما آنها را تکذیب کرده و نسبت دروغ به آنها دادیم.

«وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير»

سپس اضافه می کنند: اگر آن روز سخن آنها را شنیده بودیم و اگر در آن روز فکر و تعقل کرده بودیم و به فرمان عقل خود ترتیب اثر می دادیم، امروز چنین سرنوشتی نداشتیم.

این مطالب در باره افرادی بود که به اخطار پیغمبر ظاهری (نذیر) و باطنی (عقل) ترتیب اثر نداده بلکه ترتیب اثر معکوس داده بودند.

در نقطه مقابل، آنهایی هستند که به خدا و قهراً به عدل الهی به حساب و کتاب ایمان آورده اند. لازمه ایمان به ذات الهی و ایمان به عدل و ایمان به حساب و کتاب، خوف پروردگار و خشیت الهی است.

معنی خوف پروردگار، یکی هیبت خداوند (یعنی درک عظمت او) و دیگری خوف از عدالت الهی است.

سؤال: خوف از خدا یعنی چه؟ مگر خدا موجود مخوفی است که باید از او

ترسید؟ مگر نمی گوئید که خدا موجودی است محبوب و نه تنها محبوب است - که این تعبیر قاصر و کوتاه است - بلکه یگانه ذاتی است که شایسته محبویت می باشد. مگر خود قرآن نمی گوید:

قل ان كان آباؤكم واخوانكم وازواجكم واموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله وجهاد فى سبيله فتر بصوا حتى يأتى الله بامرهم» (۱).

بگو به این مردم اگر پدرانتان، فرزندانانتان، برادرانتان، همسرانتان، فامیلانتان، اموالتان، کسب و کارتان و خانه و مسکنتان عزیزتر و محبوبتر از خدا و پیامبر و جهاد فی سبیل الله باشد، پس کنار رفته و منتظر امر الهی باشید.

برای انسان، خدا باید از هر محبوبی محبوبتر باشد.

پس اینکه خدا جمیل و دوست داشتنی است یا یک ذات قهار، جبار، ترسیدنی کدام یک از این دو تا درست است؟ هم از خدا خائف بودن و هم دوست داشتن او و به او امیدوار بودن چگونه با هم جمع می شوند؟

جواب این است که: آنچه به ذات

الهی مربوط می شود محبوبیت است و آنچه به انسان مربوط می شود منشأ خوف و خشیت است.

از خدا ترسیدن این چنین نیست که العیاذبالله آنطور که انسان از آدم جبار و دیکتاتور می ترسد - که تا چشمش به انسان می افتد بهانه ای می گیرد و بعد دستور کتک زدن و اعدام می دهد - از خداوند متعال هم بترسد، بلکه ترس از خدا یعنی از عدل الهی ترسیدن و از این صفت کمال خوف داشتن.

البته عدالت ترسیدنی نیست و هرانسان نیکوکاری عاشق عدالت است، بلکه ترسیدن از عدالت به معنی ترسیدن از عمل خود است اگر ما از عدالت الهی می ترسیم یعنی نگران هستیم که مبادا عمل خلافی مرتکب شویم.

«یا من لا یرجى الا فضله... یا من لا یخاف الا عدله» (۱)

این است که تبشیر و انذار انبیاء که همه براساس عدل و فضل الهی است برای اهل ایمان ایجاد خشیت می کند.

«الذین یخشون ربهم بالغیب»
آنانکه از پروردگار خود به غیب و در غیب وحشت دارند.

معنی خشیت روشن است اما کلمه «بالغیب» ممکن است صفت «رب» باشد

یعنی پروردگاری که غیب است و در غیب می باشد و با چشم، محسوس نیست و با چشم ظاهری ممکن نیست او را دید، ولی با چشم عقل و بصیرت می شود او را شناخت و به او ایمان آورد و ممکن است آنرا جانشین به اصطلاح مفعول مطلق بدانیم که معنی بدینگونه می شود:

آنانکه از پروردگار خودشان می ترسند، ترسیدنی که این ترسیدن در غیب است یعنی درحالی که در جلوی چشم خود نمی بینند و خداوند متعال محسوس آنها نیست، با این همه از خدای خود می ترسند.

«لهم مغفرة واجر کبیر»

برای چنین افرادی دو چیز است: یکی منفی و دیگری مثبت، یعنی مغفرت و آمرزش و اجر و مزد بسیار.

جنبه منفی قضیه، آمرزش گناهان، پاک کردن آلودگیها و صرف نظر کردن از لغزشها و خطاها و تیرگی ها می باشد، بعد هم اجر جزیل و مزد بسیار که جنبه مثبت قضیه است.

انسان هر که باشد و در هر مقامی باشد در آن مقام دچار نوعی لغزش و کدورت می شود که احتیاج به تزکیه و پاک کردن

دارد. احدی نیست که از مغفرت خدا بی نیاز باشد حتی وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در تفسیر آیه: «من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه» (۱) فرمود:

«وحتى خود من - یعنی اگر پای عدالت و حساب کشی و مناقشه در کار باشد هیچ کس از خدا طلبکار نمی شود - و انسان هر چه دارد از فضل و برکات اوست چون تمام عبادت های هر انسانی حتی نمی تواند شکر یکی از نعمت های الهی باشد.»

این است که هر مؤمنی در درجه اول نیاز به مغفرت دارد.

با مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده - پسر مرحوم حاج شیخ عباس قمی (که پارسال فوت کرد) آشنا بودم بسیار مرد صالح و ساده و با ایمانی بود و واقعاً چیزی از خود مرحوم حاج شیخ عباس قمی کم نداشت. چندی قبل یکی از جوانان بازاری قم برای یکی از دوستان اهل علم نقل کرد که او را در خواب دیدم و فهمیدم که فوت کرده پرسیدم وضعت چگونه است؟ گفت: خوب است ولی امان از نقاش در حساب!

نقاش در حساب یعنی حساب ها را به دقت رسیدگی کردن، آدم خودش نمی داند،

یعنی توجه ندارد و خیال می کند که یک انبار عمل صالح قبل از خودش فرستاده است ولیکن نمی داند وقتی تفتیش و نقاش شود همه اینها مثل کالائی است که بید زده باشد.

مرحوم آقای بروجردی در همان مرضشان که فوت شدند با حالت غمناکی به عده ای از اطرفیان که حضور داشتند فرمود: رفتیم و عملی انجام ندادیم، رفتیم و دست خالی رفتیم، یکی از اطرفیان حاضر گفته بود: آقا شما چرا؟ شما که الحمدلله حوزه علمیه را احیاء کرده اید، چقدر مدرسه ساخته اید، چنین و چنان کرده اید...

مرحوم آقای بروجردی با جمله ای که در حدیث وارد است جواب داد:

«اخلص العمل فان الناقد بصیر»

عمل را خالص کن که نقد کن آن آگاه و بصیر است.

چه اشتباه و خطای بزرگی است که انسان چنین توهم و خیالی داشته باشد که من از مغفرت خدای متعال بی نیازم - من که کار بدی نکردم که خدا بخواهد مرا بیامرزد - تازه باید طلب هایم را از خدا وصول کنم. این احمقانه ترین حرفی است که یک بنده ممکن است در رابطه اش با پروردگار

و در مسائل الهی بگوید. ولذا قرآن می‌فرماید:

«لهم مغفرة» برای اینها مغفرت است یعنی شستشو و پاک کردن و البته اینها به دنبال همان مسأله انذار است و مسأله انذار هم به دنبال فلسفه خلقت «الذی خلق الموت والحیوة لیلوکم ایکم احسن عملاً» و این هم به دنبال «تبارک الذی بیده الملك» می‌باشد.

«واسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور»

یکی از لوازم حسن عمل این است که انسان علم و معرفت داشته باشد که هیچ چیزی، هیچ ذره‌ای، هیچ حرکتی و هیچ جنبشی در ظاهر و یا در باطن در همه جا در حوزه وجود انسان و یا در خارج از حوزه وجود انسان، از خدای متعال مخفی نمی‌ماند.

«اسروا قولکم او اجهروا به» سخن خود را سری کنید یا علنی، پنهان سخن بگوئید یا آشکاره، این از نظر ذات خداوند متعال هیچ فرقی نمی‌کند. چون سروعلن برای بشرها متفاوت است مثلاً من یک حرفی را به صورت سری به شما بگویم قهراً برای دیگران مخفی می‌ماند و اگر علنی بگویم بر همه آشکار می‌شود. ولی نسبت به ذات حق، دور و نزدیک، ظهور و خفا، یکسان و

علی السویه است.

«انه علیم بذات الصدور» او آگاه است بدانچه که در جوفها و سینه‌ها است یعنی از آن باطن باطن هم آگاه است. سر و جهر در او تأثیری ندارد.

ممکن است کسی پرسد: خدا چگونه به همه چیز علم دارد و نحوه علم خدا به سر و جهر و به ظاهر و باطن و خلاصه به همه چیز چگونه است و مناط آن چیست؟

قرآن در جواب این سؤال بیانی دارد که خود به صورت برهان و استدلال است و می‌فرماید: مناطش خلقت است، یعنی چون خدا خالق است، بدین جهت به همه چیز عالم است زیرا خالق کسی است که به وجود آورنده اشیاء است و اصل وجود شیء به اراده اوست، به اراده او حاضر می‌شوند و به اراده او باقی هستند و ذات او هم احاطه بر فعل خودش دارد و اصلاً عالم، شأنی ندارد جز اینکه فعل خداوند است و هر فاعل بر فعل خودش - از این جهت که فعل خودش است - عالم است.

و آیا ممکن است کسی آفریننده باشد و به آفرینش خودش علم نداشته باشد و اصلاً نفس تصور مطلب، کافی در قبول آن است که هر آفریننده‌ای عالم به مخلوق خویش است.

فلاسفه هم می‌گویند: ذاتی که به

یکی اینکه «من خلق» فاعل
«یعلم» باشد، آیا آن ذاتی که آفریننده
است، آگاه نیست؟

دیگر اینکه «من خلق» مفعول «یعلم»
باشد و ضمیر «یعلم» به خدا برگردد یعنی
آیا خدا از کسانی که آفریده خبر ندارد و
آگاه نیست؟ و پرواضح است که آگاهی
از ذات مخلوق، ملازم با آگاهی به افعال
اینها است.

بعضی از مفسرین مثل صاحب تفسیر
المیزان (ره) این معنی را اختیار کرده اند
ولی معنی اول بهتر است و تفسیر فخر رازی
هم این معنی را ترجیح می دهد.

«وهواللطیف الخبیر»

و اوست لطیف و اوست خبیر.

کلمه «لطیف» که در موارد مختلف

معانی مختلف دارد در قرآن در موارد مکرر
مورد استفاده قرار گرفته و لکن ریشه همه
این معانی به یک معنی برمیگردد و بطور
کلی لطافت یک چیز عبارت است از
صفتی خاص در شیء که حس ظاهر، او را
درک نمی کند و دقت و ذوق و بینشی
خاص می خواهد که انسان بتواند او را
درک کند. مثلاً لطافتی که در شعر حافظ
است یک امر محسوس نیست که با حواس
ظاهری قابل درک باشد یعنی در این شعر
کلمه ای نیست که اسم این کلمه لطافت

ذات خود علم دارد، برآفریده خود هم علم
دارد، بلکه آفریده اش در عین اینکه
معلومش است، علمش هم هست و این غیر
از صانع بودن انسان است، انسان چیزی را
که درست می کند و به اصطلاح چیزی را
که خلق می کند، در حقیقت فقط یک
رابطه مکانیکی بین اشیاء خلق شده بوجود
می آورد مثلاً قطعاتی از آهن و فلزات دیگر
و یا لاستیک را به اشکال مختلف به هم
پیوند داده و از نیروهای مختلف و موجود
طبیعت استفاده می کند و شکل تازه ای به
وجود می آورد که به نام صنعت نامیده
می شود.

«ألا يعلم من خلق»

«ألا»، در زبان عربی به دو معنی

گرفته می شود:

یکی اینکه مجموعاً یک کلمه باشد،
که در این موقع به معنی تنبیه خواهد بود،
یعنی آگاه باش (هان).

دوم اینکه مرکب از دو کلمه باشد،
«همزه» به معنی حرف استفهام و «لا» به
معنی نه که مجموعاً چنین معنی می دهد:
آیا نه، ألا يعلم من خلق، آیا آن کس که
آفریده است عالم نیست؟

این جمله را دو جور می شود معنی
کرد، هر چند که معنای هر دو جمله به هم
نزدیک هستند.

این شعر باشد. بلکه صفتی است خیلی دقیق و ظریف که فکر خیلی دقیق و ظریف و ذوق خیلی عالی او را درک می کند و در حدیث می فرماید:

«القرآن عبارات و اشارات و لطائف و حقائق» (۱) پارسی

یعنی قرآن از چهار چیز تشکیل شده است: عبارات یعنی الفاظ - الفاظی که همه مردم می شنوند - و معانی ظاهری این الفاظ (ترجمه تحت اللفظی) هم، برای همه قابل درک است و همه می توانند بفهمند.

گذشته از ترجمه تحت اللفظی، قرآن دارای اشاراتی است که انسان باید فکرش دقیق باشد تا بتواند این اشارات را درک کند و این ماوراء عبارات است.

دقیق تر از اشارات، لطائف می باشد و ذهن باید خیلی دقیق و پاک بلکه باید نورانی باشد که آن لطائف را از قرآن درک کند.

حقایق قرآن هم روشن است که همان معانی است که قرآن در صدد بیان آن می باشد مثل وجود خدا و صفات او و ارسال پیغمبران و شرح حال آنان... مفسرین می گویند: که یکی از معانی لطیف این است که ذاتی است که بتواند دقیق امور را درک کند، یعنی خداوند

متعال نه فقط ظواهر امور را درک می کند، بلکه آن دقیق امور را هم درک می کند.

در اخبار و احادیث اصول کافی آمده است (۲) - فخر رازی هم همین معنی را ذکر کرده است - که امام می فرماید: لطیف یعنی ذاتی که خالق اشیائی است که شما نمی توانید آنها را ببینید و وجود آنها را درک کنید.

پس معنی لطیف این شد: خالق اشیاء خیلی کوچک و خیلی ریز و اموری که به واسطه خردی به چشم نمی آیند.

«هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی منا کبها وکلوا من رزقه والیه النشور».

در این آیه شریفه، هم توحید و هم معاد و هم وظیفه و تکلیف انسان بیان گردیده است.

«هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً»

اوست که زمین را برای شما ذلول و رام قرار داده است. «ذلول» تعبیری است که تا حدی قداماء در درک لطف آن عاجز بودند، ذلول در لغت به معنی شتر و حیوان رام است مخصوصاً در شتر، خیلی استعمال می کنند و گفته می شود: «ذلول من» «یعنی شتر رام من»، البته استعمال آن در

۱ - بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۳، حدیث ۸۱

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱

غیر شتر، یعنی در مطلق شیء رام مانعی ندارد.

«فامشوا فی مناکیها»

مناکب جمع منکب است و منکب همان قسمت شانه انسان و حیوان را گویند - جایی که استخوان دست و بازو، به استخوان پشت متصل می شود - قرآن مجید در این آیه شریفه زمین را به یک حیوان و شتر رام تشبیه کرده است و می گوید: «روی منکبها و شانه های این حیوان راه بروید» و روشن است که مقصود اصلی این است که از زمین خدا استفاده کنید.

«وکلوا من رزقه»

و از رزق و روزی پروردگار که در این زمین قرار داده استفاده کنید کما اینکه در سوره اعراف آیه دهم می فرماید: «وجعلنا لکم فیها معایش» در زمین برای شما اسباب معیشت و زندگی قرار دادیم، از اینها استفاده کرده و بدانید که اینها همه، کارهای حساب شده است و تصادفی و اتفاقی نیست که به موجب یک علل اتفاقی به این شکل افتاده باشد.

و این درست در مقابل افکار مادی است که می گوید: یک امر تصادفی و اتفاقی سبب شد که خورشید از زمین جدا شود، بعد هم یک امر تصادفی و اتفاقی دیگر سبب گردید که حیات در روی زمین

پیدا شد، بعد هم امور اتفاقی و تصادفی دیگر موجب پیدایش درختها، کشت زارها، جنگلها، مراتع و... شده است.

و اگر ما هم موجودی هستیم دارای معده و روده و... و یک سلسله از میوه ها و خوردنیها با این معده جور درآمده، این هم در اثر یک سلسله تصادفات و امور اتفاقی است.

بعضی از علمای عصر جدید مثالی برای این آیه شریفه آورده اند (که قرآن زمین را به «ذلول» یعنی حیوان رام تشبیه کرده و بعد هم می گوید روی شانه های این حیوان حرکت کنید) و آن حرکت شخص در قطاریا هواپیما است. شما حرکت قطاریا هواپیما را در حالی که در خط افقی حرکت می کند حس نمی کنید با اینکه در توی هواپیما و قطار بوده و با آن حرکت می کنید، شما بلند می شوید و می نشینید و حرکت می کنید در حالی که قطاریا هواپیما هم حرکت می کند. ولی قدماء چنین می گفتند که تشبیه زمین به حیوان رام از این جهت است که قرآن می خواهد ساکن بودن زمین را بفهماند و این با هیئت قدیم که مورد اعتماد آنها بود جور در می آمد.



دنباله دارد